

پناه بردن ایرانیان به سرزمین هند هنگام یورش مغولان

(۶۱۶ تا ۶۵۳ ق.)

دکتر محمد پیری**

دکتر محمد رضا عسکرانی*

چکیده

مناسبات دیرپای اقتصادی و فرهنگی بین ایران و هند هرگز قطع نشده است. لیکن هندوستان گاهی پناهگاه ایرانیانی بوده که از ستم حاکمان یا تیغ تجاوزگران، به آن سرزمین کوچیده‌اند. یکی از این دوره‌های پناهجویی با یورش مغولان آغاز شد. در برابر این پرسش که چرا ایرانیان هنگام یورش مغولان به هندوستان پناه بردند؟ و این که سرنوشت پناهجویان ایرانی در هند چه بود؟ مدعای این تحقیق چنین است: طبیعت ناشناخته، جنگل‌های انبوه و دشت‌های پهناور مملو از گونه‌های اقوام و مذاهب رازآلود، پناهگاهی دور از دسترس شمرده می‌شد. شباهت‌های فرهنگی بین ساکنان دو سوی سند و روحیه اعتدال‌گرایانه هندیان نیز انگیزه این مهاجرت‌ها بود و به همین دلایل، در قرن هفتم هجری این سرزمین مأمن حفظ برخی از مفاخر فرهنگی ایران گردید. در این نوشتار به روش «توصیفی-تحلیلی» و با مراجعه به منابع دست‌اول، ضمن توصیف چگونگی گریز ایرانیان، دلایل پناه‌جستن آنان در هند مورد تحلیل قرار می‌گیرد. نتایج بررسی نشان می‌دهد که هنگام یورش مغول، ایرانیان با انگیزه‌های متفاوتی به آن دیار کوچیدند و ثمره ی مهاجرت آنان رواج زبان فارسی و سنت‌های تمدن ایرانی و بخشی از دستاوردهای فرهنگ ایرانی در هند بود.

کلیدواژه‌ها: هندوستان، مغولان خوارزمشاهیان، غوریان، سلاطین مملوک، مهاجرت، پناهندگی

* Email: askarani88@yahoo.com

استادیار گروه تاریخ دانشگاه پیام نور

** Email: M.piri@lihu.usb.ac.ir

استادیار گروه تاریخ دانشگاه سیستان و بلوچستان

مقدمه

یورش مغولان یکی از هول انگیزترین کشتارهای تاریخ را رقم زد. سال‌ها پس از بازگشت چنگیزخان (۱۹ق.ه.) ویرانی شهرها و روستاها هم چنان ادامه داشت و صدها هزار تن بر اثر لشکرکشی‌های بعدی یا در محاصره‌ی شهرها از گرسنگی و بیماری تلف شدند و یا از دم تیغ بی دریغ گذشتند. کسانی هم که از تجاوز جان به در برده بودند، به سرزمین‌های مجاور گریختند. در این هنگام غوریان و سلاطین مملوک در نواحی شمالی هند حکومت می‌کردند.

این حکومت‌ها اگرچه از نبرد با مغولان پرهیز می‌کردند و از حضور صحراگردان آماده غارتگری در مرزهای‌شان ناخشنود بودند؛ لیکن به جذب نخبگان سیاسی و فرهنگی گریزان پرداختند و با استفاده از تجربه و اطلاعات آنان برای رویارویی احتمالی آماده شدند. به دلیل شیوه‌های تاریخ‌نگاری ایرانی، از سرنوشت امواج فراریان گمنامی که بر اثر یورش مغولان به سوی هند رهسپار شدند، خبر چندانی در دست نیست.

آنچه ثبت شده نیز بیشتر درباره‌ی پادشاهان، درباریان و مشاهیری است که یا توسط منشیان و دبیران به رشته‌ی تحریر درآمده و یا در تراجم احوال افراد نامی گردآوری شده است؛ در حالی که در انبوه پناه‌جویان، افرادی از طیف‌های مختلف اجتماعی وجود داشتند که با انگیزه‌های متفاوتی به آن دیار کوچیدند: جنگ‌سالاران هند را گنج‌خانه‌ای می‌دیدند که تیغ‌شان را جلا می‌بخشید. شاعران و نویسندگان به دربار پادشاهان روی می‌آوردند تا با الهام از آرامش سواحل سند و گنگ، آثار هنری و فرهنگی‌شان را بیافرینند. گروهی هم نظیر پیروان فرقه‌های متصوفه، هند را محل مناسبی برای ترویج عقایدشان یافتند و در آن مأوا گزیدند. ثمره‌ی این مهاجرت‌ها، رواج زبان فارسی و سنت‌های تمدن ایرانی در هند بود و بخشی از دستاوردهای فرهنگ ایرانی در آن سرزمین به یادگار ماند.

پیشینه‌ی تحقیق

ایران و هند طی هزاران سال مناسبات پایدار و همه‌جانبه‌ای داشته‌اند. چگونگی این روابط در آثاری مانند: «روابط هند و ایران طی قرون» نوشته تاراچند (۱۳۳۴)، «تاریخ روابط

خارجی ایران» تألیف هوشنگ مهدوی (۱۳۶۹) و «تاریخ روابط ایران و هند در دوره ی صفویه و افشاریه» نوشته ریاض الاسلام (۱۳۹۱) مورد بررسی قرار گرفته است. مقالات مختلفی نیز تا کنون در مجلات و مجموعه‌ها منتشر شده و دست‌کم دو همایش بین‌المللی طی سال‌های اخیر در هند (بمبئی، بهمن ۱۳۸۸) و ایران (قم، مهر ۱۳۹۲) با رویکرد به روابط بین دو سرزمین و بازشناسی میراث مشترک ایران و هند برگزار گردیده است؛ لیکن بسیاری از این تحقیقات به دوره‌های خاصی مانند آغاز ورود مسلمانان، حملات غزنویان و غوریان یا بعد از صفویه محدود بوده و محققان بر جنبه‌های سیاسی و نظامی این روابط تمرکز داشته‌اند. از طرفی ابعاد مناسبات فرهنگی و اجتماعی ایران و هند چنان گسترده و همه‌سویه بوده که با وجود پژوهش‌های فراوان، هنوز عرصه‌های ناپژوهیده ی بسیار دارد. «روابط ادبی ایران و هند» اثر شهابی (۱۳۱۶)، «نفوذ فرهنگ و تمدن اسلامی در سرزمین هند و پاکستان» نوشته یکتایی (۱۳۵۳) و «روابط فرهنگی ایران و هند» تألیف سلیمی از این گونه آثار می‌باشد؛ لیکن تا کنون پژوهش مستقلی با موضوع مهاجرت ایرانیان به هند در آستانه ی یورش مغولان صورت نگرفته و تبیین چگونگی این مهاجرت در آغاز دوره ی مغولان، به مطالعات روابط فرهنگی و اجتماعی ایران و هند در یک دوره ی پراهمیت تاریخی کمک خواهد کرد.

اثرات اجتماعی یورش مغولان به ایران

پس از هجوم اعراب، ترکان غزنوی، سلجوقی و خوارزمشاهی ایران را درنوردیدند. برآمدن سلجوقیان خصوصاً با غارت و تخریب همراه بود و «عُزان» خراسان را به ویرانی کشیدند. تهاجمات قبایل زردپوست از میانه ی قرن پنجم تا اوایل هفتم هجری آثار زیان باری بر جا گذاشت (صفا، ۱۳۳۵: ۴۹-۴۳).

تعصبات مذهبی، ترورهای اسماعیلیه و سرانجام جنگ قدرت بین خلیفه و خوارزمشاه، توان جامعه را فروکاست؛ لیکن فتح ایران به دست مغولان، قابل مقایسه با هیچ یک از دوره‌های قبل و بعد نبود. نابودی منظم و سازمان‌یافته جمعیت غیرنظامی در شهرهای بزرگی مانند بلخ، مرو، نیشابور، هرات، توس، ری، قزوین، همدان، اصفهان و

بسیاری شهرهای دیگر چنان صورت گرفت که «...هرکجا صد هزار خلق بود،... صد کس نماند» (جوینی، ۱۳۸۵: ج ۱/۱۲۷). آثار خرابی به اندازه‌ای گسترده بود که چند دهه بعد مورخی از کارگزاران ایلخانان در این باره نوشت: «...شک نیست که خرابی که در ظهور دولت مغول اتفاق افتاد و قتل عامی که در آن زمان رفت، اگر تا هزار سال دیگر هیچ حادثه واقع نشدی، هنوز تدارک‌پذیر نبودی و جهان با آن حال اول نرفتی که پیش از آن واقع بود» (مستوفی، ۱۳۳۶: ۲۸).

در نتیجه اقدامات آنان میزان جمعیت به شدت کاهش یافت. فاتحان پس از جدا کردن صنعت گران و پیشه‌وران برای تبعید به مغولستان، سایرین را قتل‌عام می‌کردند و گاهی به دلایل واهی شهرهای گشوده شده را به آتش می‌کشیدند. شهرهای آباد و پر نعمت که از جمعیت موج می‌زد، چنان از سکنه تهی شد که تا قرن‌ها متروک و ویران باقی ماند. خراسان بیش از همه جا آسیب دید. هرات که دروازه‌ی هند بود، چنان به خرابی کشیده شد که در آن نه مردم باقی ماند و نه خورش و پوشش «... و از حدود بلخ تا حد دامغان یک سال پیوسته خلق گوشت آدمی و سگ و گربه می‌خوردند» (سیفی، ۱۳۸۳: ۱۲۱، ۱۲۴). شیوع بیماری و گرسنگی نیز که پیامد طبیعی این گونه لشکرکشی‌هاست، کمتر قربانی نگرفت. تنها در زرنگ سیستان حدود صد هزار نفر بر اثر قحطی و بیماری تلف شدند (بوئیل، ۱۳۶۶: ۴۵۸). در قلعه‌های کوهستانی محاصره شده، هر که از تیر و سنگ منجنیق جان به در می‌برد، بر اثر قحطی و بیماری از پای درمی‌آمدند و سرانجام با سروپای آماس کرده و تن رنجور تسلیم می‌شد (جوزجانی، ۱۳۶۳: ج ۲/۱۳۰).

رفتار مغولان با اسیران بسیار خشن و تحقیرآمیز بود. در هنگام فتح خوارزم، اهالی را از شهر به صحرا راندند و پس از گزینش افراد مورد نظرشان، زنان باقی مانده را به دو گروه تقسیم و برهنه کردند و به این زنان وحشت‌زده که با شمشیرهای آخته محاصره شده بودند، دستور دادند، «جنگ مشت» کنند. «...آن عورات مسلمانان با چنان فضیحتی مشت در هم می‌گردانیدند! یک پاس روز همه مشت می‌زدند و مشت می‌خوردند تا به عاقبت شمشیر در میان ایشان گرفتند و جمله را شهید کردند» (جوزجانی، ۱۳۶۳: ج ۲/۱۵۰-۱۴۹).

با فرو نشستن موج کشتارهای اولیه، روی دیگر شوربختی نمودار شد. کنار آمدن با رفتارهای خشونت بار قومی صحرا گرد برای مردمی که قرن‌ها متملنانه زیسته بودند، عذاب‌آور می‌نمود. خیانت، دروغ گفتن، لقمه در گلو گیر کردن، ذبح حیوانات، شست و شو در آب روان چنانچه آب روی شسته در آب بریزد و بسیاری موارد دیگر در یاسای چنگیزی مجازات مرگ داشت. برای گناهان کمتر نیز محکومان را تمام برهنه کرده و چوب می‌زدند (جوزجانی، ۱۳۶۳: ج ۱۵۲/۲).

در مواردی گوشت بدن محکوم را جدا کرده، در دهانش جا می‌دادند یا وی را جلو حیوانات درنده می‌انداختند. گاهی افراد را برای مجازات به اندازه‌ای در آفتاب سوزان نگه می‌داشتند که بدنشان کرم بگذارد. در بیشتر اوقات بستگان محکوم مقتول نیز به قتل رسیده و ثروت آنان ضبط می‌شد (اشپولر، ۱۳۶۵: ۳۷۹-۳۷۸). این میزان از خشونت تنها به سبب خوی وحشی‌گری قومی صحراگرد نبود؛ مغولان برای از بین بردن نیروهایی که می‌توانستند در برابرشان بایستند و یا ترساندن کسانی که ممکن بود کانون مقاومتی را سازماندهی کنند، از ابزار هراس‌انگیز کشتار و قوانین سخت «یاسا» استفاده می‌کردند.

در چنین شرایطی، هر کس می‌توانست به جایی می‌گریخت که لگدکوب سم اسبان مهاجمان نشده باشد. مغولان با این که پس از تصرف خراسان و سیستان با هندوستان همسایه شدند، هیچ‌گاه به آن دیار لشکرکشی نکردند. اگرچه به نوشته‌ی یکی از مورخین، مغولان هنگام اتخاذ تصمیم‌های مهم کتف گوسفند را در آتش می‌انداختند و از نحوه‌ی سوختن آن سود و زیان کارها را ارزیابی می‌کردند و چنگیزخان نیز «چندان که شانه می‌سوخت و می‌دید، اجازت نمی‌یافت که به سرزمین هند آید» (جوزجانی، ۱۳۴۰: ج ۱۲۷/۲). لیکن به نظر می‌رسد دلیل اصلی حمله نکردن آنان به هند، آب و هوای گرم و پر رطوبت این سرزمین بوده است.

از طرفی تداوم نبردهای جلال‌الدین خوارزم‌شاه در عراق عجم و آذربایجان و نیز وجود قلعه‌های اسماعیلیه و خلیفه عباسی، هرچه بیشتر مغولان را به طرف غرب می‌کشاند. به این ترتیب دیار هند طی چند دهه مأمّن کسانی شد که نه توان مقاومت در خود می‌دیدند و نه ماندن در شهرهای خراب و روستاهای سوخته را تاب می‌آوردند. هند از روزگار

باستان، پذیرای اقوام آریایی بود. ارتباطات بین ایران و هندوستان از حدود ۳۵۰۰ ق.م. برقرار بوده است (باراحمدی، ۱۳۹۰: ۵۱). و نشانه‌هایی از پناه بردن صنعت گران و هنرمندان عصر هخامنشی به دربار «موریا» وجود دارد (مردانی، ۱۳۸۵: ۷۴). بنابراین، شگفت نبود اگر این سرزمین کعبه‌ی آمال ایرانیانی گردد که سودای زندگی آرام و فارغ از خشونت را داشتند.

سرنوشت سلطان جلال‌الدین و همراهانش در هند

سلطان جلال‌الدین پس از جانشینی پدر، نبرهای بی‌فرجامی را در نواحی خوارزم بامغولان آغاز کرد. وی به غزنین رفت و با گردآوردن سپاهی که تعدادی از هندیان نیز در آن حضور داشتند، دسته‌ای از مغولان را در «پروان» نزدیکی غزنین شکست داد. معلوم نیست چرا وی پس از این پیروزی، در حالی که می‌توانست در گذرگاه‌های هندوکش در دسرهای جدی برای چنگیزخان ایجاد کند، به سواحل سند عقب نشست (بارتولد، ۱۳۵۲: ۴۴۳). با رسیدن مغولان، سپاهیان خوارزم یکسره از دم تیغ گذشتند و جلال‌الدین به صورتی معجزه‌آسا از رود سند عبور کرد. چنگیزخان پسرش «جغتای» را مأمور تعقیب خوارزم‌شاه کرد؛ لیکن به واسطه ناسازگاری آب و هوای سواحل سند، نیروی بیست هزار نفری مغولان که تا «مولتان» و «لاهور» پیشروی کرده بود، موفقیتی نیافت و بازگشت (جوینی، ۱۳۸۵: ج ۱/۲۱۴-۲۱۲).

سلطان جلال‌الدین حدود چهار هزار نفر نیروهای شکست خورده‌اش را که به ساحل شرقی سند رسیده بودند، گردآوری کرد. «زانه‌شتره» یکی از حاکمان محلی هندو کوشید با او مقابله کند؛ لیکن خوارزم‌شاه با دلیری جنگید و زانه‌شتره کشته شد. بر اثر این پیروزی، مقادیری سلاح و چهارپا نصیب وی گردید و برخی از حاکمان محلی نیز هدایایی را برای جلال‌الدین فرستادند (نسوی، ۱۳۶۵: ۱۱۴-۱۱۳).

ارسال این پیشکش‌ها، هرچند برای پرهیز از درگیری با جلال‌الدین صورت می‌گرفت؛ لیکن می‌تواند نشانه‌ای از روابط قبلی نواحی هند و ماوراءالنهر نیز باشد. حقیقت این است که خوارزم‌شاهیان از قبل هم به حمایت حاکمان سواحل سند امیدوار بوده‌اند. چنان که هنگام یورش مغولان، برخی از اطرافیان سلطان محمد خوارزم‌شاه به وی پیشنهاد کردند:

«...به طرف غزنین می‌باید رفت و آن جا مرد و لشکر جمع کرد. اگر میسر شود، جواب خصمان توان گفت؛ والا، بلاد هندوستان را سدّ خود توان ساخت...» (جوینی، ۱۳۸۵: ج ۲/۱۰۶، ۱۰۷).

یکی از دیوان‌سالارانی که از نبرد با مغولان کنار رود سند، جان بدر برد، «شمس‌الملک شهاب‌الدین الپ هروی» است. سلطان محمدخوارزم‌شاه هنگامی که مناطق متصل به مرزهند را به جلال‌الدین واگذار کرد، این وزیر کاردان را به نیابت از فرزندش به غزنه فرستاد و او با شایستگی این نواحی را اداره می‌کرد.

شمس‌الملک پس از فراز آمدن مغولان و تصرف نواحی خراسان، به «ناصرالدین قباچه» حاکم سند پناه برد و مورد نوازش قرار گرفت. از آن جا که امیدی به موفقیت سلطان جلال‌الدین نبود و شمس‌الملک در دولت ممالیک، جایگاهی یافته بود، قباچه هر چه را از خوارزم‌شاه در دل داشت، با وی در میان گذاشت و او را محرم اسرار خویش گرداند؛ لیکن پس از پیروزی‌های جلال‌الدین، فرمانروای سند از جانب شمس‌الملک احساس خطر نمود و او را سربسته‌نیست کرد. «نصره‌الدین محمد» و «امیر ایاز» هم از اطرافیان خوارزم‌شاه بودند که به قلمرو قباچه پناه بردند.

هر دو نفر از ترس گرفتار شدن به سرنوشت شمس‌الملک، از دستگاه حاکم سند و مولتان کناره گرفتند و به نزد مخدوم سابق‌شان بازگشتند. حادثه‌ای که خشم سلطان جلال‌الدین را برانگیخت و موجب بروز درگیری‌های دامنه‌دار گردید، قتل «قزل‌خان» پسر «امین‌الملک» بود.

وی نیز بعد از حادثه کنار رود سند، گریخت و به «کُلُور» یکی از شهرهای نواحی سند پناه آورد. اهالی به زیورآلات و پوشاکش طمع ورزیدند و او را کشتند. مرواریدی هم که در گوش داشت، پیشکش قباچه گردید.

این امر بر سلطان جلال‌الدین گران آمد و به کُلُور تاخت. شبیه خونی هم به قباچه زد که اموال بسیاری نصیبش شد (نسوی، ۱۳۶۵: ۱۱۸-۱۱۶). جلال‌الدین فرستاده‌ای به نام «عین‌الملک» را نیز به دهلی نزد «شمس‌الدین التَّمش» از سلاطین دودمان شمسیه اعزام کرد تا برای مقابله با مغولان با وی متحد گردد (تیموری، ۱۳۷۷: ۳۵۴). سفارت عین‌الملک

نتیجه‌ای نبخشید؛ زیرا به نظر می‌رسد، حاکم دهلی صلاح نمی‌دانست به شاهزاده‌ای کمک کند که تحت تعقیب لشکریانی است که چه بسا آوازه‌ی بی‌رحمی‌شان را پیشتر از زبان فراریان خوارزمی و خراسانی شنیده بود. التَّمش با دوراندیشی نمی‌خواست بهانه به دست جنگجویانی بدهد که چین و ایران را فتح کرده بودند و هر روز خبرهای تازه‌ای از پیشروی آنان دریافت می‌کرد.

یکی از کسانی که همراه جلال‌الدین به هند گریخت، «شرف‌الملک فخرالدین علی‌بن قاسم جُنْدی» است. وی مستوفی جُنْد بود و سپس در دستگاه خوارزم شاهیان بالید و به مراتب بالا رسید. شرف‌الملک از نخستین روزهای ورود جلال‌الدین به هند، همه جا همراهش بود و پس از رسیدن خبر قتل شمس‌الملک، وزیر جلال‌الدین گردید. شرف‌الملک دیوان‌سالار با کفایتی بود که در بسیج نیروهای سرگردان ایرانی در هند نقش داشت و تا پایان عمر در خدمت جلال‌الدین خوارزم‌شاه باقی ماند (نسوی، ۱۳۶۵: ۱۳۶).

جلال‌الدین پس از مدتی سرگردانی، چون می‌دانست مغولان در پی او هستند، پیوسته تغییر مکان می‌داد. گاهی هم به امید بازیابی توان نظامی‌اش، با راجه‌ها و قبایل بومی علیه حکمرانان محلی متحد می‌گردید؛ چنان که وقتی با قباجه اختلاف پیدا کرد، با دختر یکی از راجه‌های «کوکار» ازدواج کرد و به کمک وی حکمران سند را شکست داد و شهر «اُچه» را به آتش کشید. سرانجام هم چون خبر یافت برادرش بر نواحی مرکزی ایران مسلط شده، برای حفظ سلطنتش به ایران بازگشت (تیموری، ۱۳۷۷: ۳۵۵).

التَّمش اگر چه روی‌خوش به جلال‌الدین نشان نداد و برای مبارزه با شاهزاده‌ای که داعیه‌ی سروری داشت، نیروهایش را بسیج کرد؛ لیکن سردارانی که به خدمتش کمر می‌بستند را با آغوش باز می‌پذیرفت و از تجربه و توانایی آنان سود می‌جست.

«علی‌بن ابوبکر احمد جامجی» یکی از این جنگ‌سالاران است. وی همراه پدرش که خود شاعر و دولتمرد بود، به شبه قاره رفت و در دربار التَّمش بالید و مناطق مهمی مانند جاج‌نَگر، بهرایچ و قَنُوج را فتح کرد.

جامجی دوبار به فرمان التَّمش زندانی شد؛ ولی پس از رهایی هم‌چنان به کارهای دولتی گمارده شد؛ لیکن پس از فتح بنارس، از وی نزد شاه بدگویی کردند. او هم با

سپاهیان وفادارش به بهرایچ رفت و پس از فتوحاتی در آن حوالی، به «مسعودشاه ناصرالدین» پیوست. این سردار دلیر شاعر توانایی هم بود و اشعار زیبایی از او به جا مانده است (عوفی، ۱۳۳۵: ج ۱/۱۱۵-۱۱۱).

طی دهه‌های آینده، موج بیشتری از دولت مردان به دربار هند سرازیر شدند. با ورود هولاکوخان و دور جدیدی از لشکرکشی‌ها و کشتار، دست‌کم پانزده تن از شاهزادگان و امیران ایرانی به دربار «غیاث‌الدین بلبن» پناه آوردند.

این افراد «...هر یک بر بساط عزت و امارت متمکن گشته در کمال ذوق و شوق، دست بسته پیش تخت می‌ایستادند...» (فرشته، ۱۳۸۴ م. ج ۱/۷۵). بلبن این مهاجران را با احترام می‌پذیرفت و آنان را در محله‌های جداگانه‌ای در دهلی سکونت می‌داد. حضور امیران و شاهزادگان نزد اهالی به اندازه‌ای اهمیت داشت که هر یک از این محله‌ها با نام موطن ساکنین و الاعتبار آن شناخته می‌شد (فرشته، ۱۳۸۴ م. ج ۱/۷۶).

پناهندگی شاعران و نویسندگان ایرانی در هند

هر اندازه کاخ‌هایی که از شعر و ادب بنا می‌شود، از باد و باران گزند نیافته و پا برجاست، طبع پدید آورندگان آثار ادبی لطیف و خاطرشان ظریف است. خشونت‌های مغولان روحیه‌ی شاعران را درهم می‌شکست و وقوع حوادث هولناک، خاطرشان را می‌آزرد. ژرفای تیره بختی و آثار ویرانگری‌ها در جامعه، به روشنی در آثار ادبی این دوره بازتاب یافته است.

برخی از مشهورترین شاعران این دوره مانند «عطار نیشابوری»، «مولوی»، «سیف‌الدین فرغانی» و «اوحدالدین کرمانی» یا به دست مغولان کشته شدند یا آواره‌ی نواحی دوردست گردیدند. برخی از سرایندگان و نویسندگان هم از هندوستان سردرآوردند.

غزنویان به شعر و ادب علاقه داشتند و در دوره‌ی دوم حکومت آنان که پایتختشان به هند منتقل گردید، لاهور و پیشاور به مراکز بزرگ ادبی تبدیل شد. تشکیل حکومت‌های ممالیک غوریه و سلسله‌ی امیران خلجی در هند، با آشوب‌های خوارزمیان در خراسان و

یورش مغولان همزمان بود و به همین سبب بسیاری از اهل ادب پارسی در خدمت ممالیک پذیرفته شدند.

خاندان‌های غوریه، ممالیک غوریه، خلجیه، تغلقیه، سادات، لودی و سلاطین بهمینی در طی سال‌های ۵۸۲ق. تا ۹۴۳ق. بر سند، دهلی و بنگاله فرمانروایی کردند و زبان فارسی در دربارشان رسمیت داشت. ساختار اداری دربار «شمس‌الدین التُّتمش» و «بَلَبَن» از اسامی و القاب گرفته تا شیوه‌ی اداره برگرفته از فرهنگ ایرانی بود (نظامی، ۱۳۷۱: ۳۵).

افزون بر علاقه به شعر و ادب فارسی، آرامشی که در دوران طولانی حکمرانی سلاطین مملوک برقرار بود، موجب گردید، امیران و وزیران دربارشان در سرپرستی از شاعران و ادیبان بر یکدیگر سبقت گیرند.

مولتان در زمان حکومت «خان‌شهید» پس از لاهور و دهلی به صورت مرکز بزرگ ادبی درآمد و این پادشاه همواره ادیبان را با صله‌های گران می‌نواخت و هم او بود که دو بار کسانی را برای دعوت از سعدی به شیراز فرستاد (مظهر، ۱۳۷۸: ۱۰۵-۱۰۴). سیاست مداران و دانشمندان ایرانی زمام امور را در دستگاه دولت این خاندان‌ها به دست گرفتند و می‌توان یورش مغولان را از مهم‌ترین زمینه‌های جذب فرهنگ و تمدن ایرانی در هند طی سده آینده دانست.

«منه‌اج‌سیراج جوزجانی» در خاندانی اصیل و نگهدارنده‌ی سنت‌های دیوان‌سالاری ریشه‌دار ایرانی تربیت شد. وی به دلیل نزدیکی مادرش با دختر «غیاث‌الدین محمد» از کودکی در دربار غوریان رفت و آمد داشت و در جوانی وارد مشاغل دیوانی گردید. در هنگامه‌ی هجوم مغولان از جانب دولت، سفرهای پرمخاطره‌ای به سیستان و خراسان نمود و سرانجام در سال ۶۲۴ق. از خراسان راهی هند شد.

جوزجانی ریاست مدرسه‌ی فیروزی در «اُچه» را به عهده گرفت و قباچه مقام قضاوت لشکر پسرش «علاء‌الدین بهرام‌شاه» را به او سپرد (جوزجانی، ۱۳۶۳: ج ۳۱۹/۱، ۴۲۰). جوزجانی سپس به خدمت شمس‌الدین التُّتمش پیوست و در زمان حکومت پسرش «ناصرالدین محمود»، احترام و مناصب زیادی پیدا کرد. چندی نیز قاضی‌القضات هندوستان و

حکمران دهلی بود. منہاج سراج به عربی و فارسی شعر می‌سرود؛ اما شهرتش بیشتر مدیون اثر تاریخی ارزنده ی طبقات ناصری است.

«نورالدین محمد عوفی» در بخارا به دنیا آمد و تا اواخر حکومت سلطان محمد خوارزم‌شاه در خراسان به سر برد. وی هنگام حمله ی مغول، راهی هندوستان شد و بقیه عمر را آن دیار گذراند.

این تاریخ‌نگار، مترجم و ادیب ایرانی اثر معروفش جوامع الحکایات و لوامع الروایات را به دستور ناصرالدین قباچه تألیف کرد و لباب‌الالباب از آثار دیگر اوست (عوفی، ۱۳۸۲: مقدمه). یکی از همشهریان عوفی، «فضلی بخارایی» است. این دو نزد «امام فخرالدین قاضی» درس می‌خواندند و فضلی که پایه ی شهرتش هرگز به پایه ی عوفی نرسید، در آوارگی دست‌کمی از او نداشت و سرانجام سر از دیار هند درآورد.

وی در قالب قصیده و رباعی شعر سروده و قباچه و وزیرش شرف‌الملک را مدح گفته است. «محمد کاتب بلخی» هم شاعری از خطه ی خراسان است که به دربار ناصرالدین قباچه راه یافت. کاتب بلخی را به حسن‌خلق و دوست‌نوازی ستوده‌اند و افزون بر سخن‌سرایی، در خوش‌نویس نیز چیره‌دست بود و هنرمند بزرگی شمرده می‌شد. «سراجی خراسانی» هم یکی دیگر از مسافران هند است.

برخی تذکره نویسان او را از اهالی سیستان و «سراجی سگزی» نامیده‌اند؛ لیکن در اشعارش، به صراحت خود را خراسانی نامیده است. «ابوبکر محمدبن علی» متخلص به «روحانی» قصیده و غزل را بسیار نیکو می‌سرود. وی در غزنین به دنیا آمد و در بخارا نشو و نما کرد. سپس هنگام یورش چنگیز نخست نزد «یمین‌الدین بهرام‌شاه» به سیستان رفت و سرانجام راهی هند شد و در دربار التتمش پناه گرفت.

از شاعران دیگری که از سیستان به هند روی آوردند، «ضیاء‌الدین سجزی» است. از لقب «فخرالشعرا» که تذکره نویسی مانند عوفی برایش آورده، معلوم می‌شود که در دانش و شعرسرایی پرمایه بوده است.

وی در اوایل قرن هفتم هجری به دربار ناصرالدین قباچه رفت و سپس تا روزگار پیری در خدمت «عین‌الملک اشعری» وزیر وی روزگار گذراند. «علی‌بن عمر محمودی» ملقب به

«حمیدالدین افتخارالافضل» نیز شاعر بدیهه سرایی است که از ایران به شبه قاره مهاجرت کرد. وی «قطب‌الدین ایبک» را ستوده و با مشاهیر زمان خود مکاتباتی به شعر داشته است. «علی‌بن حامدکوفی» نویسنده، مترجم و شاعر اوایل قرن هفتم نیز به دربار قباچه پیوست. وی سفرهایی به نواحی مختلف سند کرد و نسخه‌ی عربی کتابی را که بعد از فتح نواحی سند در قرن اول هجری توسط نویسنده‌ای ناشناس تألیف شده بود، به‌دست آورد و آن را پیش از سال ۶۲۴ق. به پارسی درآورد.

این کتاب فتح‌نامه سند یا چچ‌نامه خوانده می‌شود و به عین‌الملک وزیر حاکم سند تقدیم گردیده است (مظهر، ۱۳۷۸: ۱۱۴-۱۰۸).

مترجم ایرانی دیگری هم به نام «مؤیدالدین محمد خوارزمی» در اوایل قرن هفتم می‌زیست که بر اثر یورش مغول از خوارزم به هندوستان شتافت. وی آغاز عمرش را در خوارزم گذارند و سپس به خدمت شمس‌الدین التتمش درآمد.

مؤیدالدین به‌دستور نظام‌الدین ابوسعید محمدالجندی وزیر شمس‌الدین، احیاء‌العلوم «غزالی» را با قلمی شیوا به پارسی نقل کرد و نکته‌هایی در شرح آن افزود. یکی از محققان نام دقیق وی را «ابوالمعالی مجدالدین محمد جاجرمی» دانسته است (احمد، ۱۳۷۵: ۳-۲). «قانعی توسی» از جمله شاعرانی است که آشکارا دلیل پناه جستن در هندوستان را هجوم مغولان و پراکندگی سپاه خوارزم‌شاه برشمرده و منظومه‌ای در این زمینه سروده است. وی در اواخر قرن ششم در توس به دنیا آمد و نخست از ترس جان‌راهی دربار التتمش در هندوستان شد؛ ولی مدت زیادی اقامت نکرد و به دربار «علاءالدین کیقباد» رفت و لقب ملک‌الشعرایی گرفت (احمد، ۱۳۷۵: ۱۳۶).

«فریدالدین اسفراینی» متخلص به احو و معروف به «احول اصفهانی» در اسفراین به دنیا آمد و پس از فراگیری دانش‌های متداول به دربار قباچه رفت و در آنچه اقامت گزید. وی سپس به ایران بازگشت و به ملازمت «آل‌صاعد» درآمد. این خاندان در اصفهان منصب قضا و ریاست مذهبی داشتند و ادیبان را ارج می‌نهادند (آذربیدگلی، ۱۳۳۶: ج ۳/۹۷۱، صفا، ۱۳۷۲: ج ۳/۴۰۹).

پادشاهان هند شاعران را می‌نواختند و به ادب پارسی علاقه داشتند. مهاجرت شمار فراوانی از شاعران و نویسندگان به هند و قابلیت‌های زبان فارسی از جهت سادگی قواعد، موزون بودن، سهولت آموزش و رسایی معانی، موجب فراگیر شدن این زبان در هند گردید. زبان فارسی نه تنها واسطه‌ی بین طبقات سیاسی و نظامی حاکم بود؛ بلکه به دلیل ایفای نقش در نشر اسلام، مورد اعتنای هندیان قرار گرفت و تا پیش از آن که بریتانیا به دلایل استعماری زبان انگلیسی را در هند رسمیت بدهد، زبان رسمی و عمومی دولت و مردم هند بود و معیاری برای نشان دادن دانش و بینش خردورزان و طبقات فرهیخته شمرده می‌شد (شعبانی، ۱۳۷۰: ۴۱، ۴۳).

مهاجرت عارفان و متصوفه ایرانی قرن هفتم هجری به هند

امروزه شبه قاره هند به وجود مذاهب و فرقه‌های بی‌شمار معروف گردیده است. بخشی از این تنوع ناشی از مهاجرت پیروان فرقه‌هایی است که از سایر مناطق به هند آمده‌اند. عارفان و صوفیان ایرانی بسیاری نیز که پس از یورش مغولان به آن دیار نقل مکان کرده‌اند، سهمی در افزایش این خرده فرهنگ‌ها در هند دارند.

تصوّف از دوران سلجوقی و خوارزمشاهی رو به گسترش نهاد و در شهر آشوب پس از یورش مغولان نفوذی بی‌سابقه پیدا کرد. مردم رنج‌دیده، تحقیر شده، فقیر و بیمار، در انتظار وقوع معجزه‌ای بودند که اگر شمشیر مغولان را نمی‌شکست، دست‌کم آن را گُند گرداند. عقاید صوفیانه بی‌نیازی و فقر را اسباب رسیدن به حقیقت می‌دانست و به مریدان تأکید می‌کرد برای رسیدن به کمال باید: «آنچه در کف داری بدهی و آنچه بر تو آید، نجهی» (محمدبن منور، ۱۳۴۸: ۲۹۷).

بنابراین، آرامش‌طلبی صوفیانه دارویی بود که اگر مداوا نمی‌کرد؛ خاصیت آرام‌سازی داشت و خانقاه برای کسانی که همه چیزشان را از کف داده بودند، گریزگاهی شد که حسرت زندگی تباه شده را در آن فراموش می‌کردند. مغولان تعصب مذهبی نداشتند. به همین دلیل عقاید نو و کهنه رواج گرفت و کار به جایی رسید که مزدکیان هم فرصت تبلیغ یافتند (بیانی، ۱۳۷۱: ج ۲/۶۵۱).

بازار قلندری و درویشی بیش از پیش گرم شد و در هر گوشه، طریقتی شکل گرفت. سیر تصوف در هند با تکوین طریقت‌های صوفیانه در ایران گره خورده و سهم ایرانیان در گسترش عرفان و تصوف اسلامی در شبه قاره هند بی‌مانند است. عرفان «جوک» و تعالیم «بودا» از دیرباز زمینه‌ی مناسبی برای پذیرش و گسترش تصوف اسلامی آماده کرده بود (زرین‌کوب، ۱۳۶۹: ۲۱۵). بسیاری از مشایخ صوفیه هند یا ایرانی بوده‌اند یا دورانی از عمرشان را در محافل صوفیان ایرانی گذرانده و سرسپرده‌ی طریقت آنان گردیده‌اند.

پیش از یورش مغولان، «بهاء‌الدین مولتانی با طریقه‌ی سهروردیه و «شیخ معین‌الدین چشتی» با طریقه‌ی چشتیه تصوف ایرانی را در هند بلند آوازه ساخته بودند و گرایش هندوان به طریقت آنان، انگیزه‌ی مناسبی برای جذب مبلغان و خلفای فرقه‌های مختلف صوفیان ایرانی بود. یکی از مشهورترین صوفیان قرن هفتم «شیخ نجم‌الدین کبری» است. وی هنگام محاصره‌ی جرجانیّه با وجودی که امان یافته بود، حاضر به همکاری با مغولان نشد و در کنار مردم ماند و کشته شد (خواندمیر، ۱۳۳۳: ج ۳/۳۶).

برخی از پیروان وی سر از هند درآوردند و فرقه «کبرویه» را در آن سرزمین پایه‌گذاری کردند. «شیخ سیف‌الدین باخزری» از مریدان شیخ نجم‌الدین کبری بود که به مریدش «شیخ بدرالدین سمرقندی» فرمان داد در دهلی اقامت کند و او طریقه‌ی فردوسیّه هند را پایه‌گذاشت (رضوی، ۱۳۸۶: ۴۱).

«خواجه معین‌الدین چشتی» بنیان‌گزار سلسله‌ی نامدار چشتیه در هند سالیان دراز در ایران به سر برد و «شیخ بهاء‌الدین زکریا» بانی سلسله‌ی سهروردیه هند از شاگردان شهاب‌الدین سهروردی بود (نظامی، ۱۳۷۱: ۴۴).

اجداد بهاء‌الدین زکریا از خوارزم به ملتان رفته بودند و خود وی مدت‌ها مقیم خراسان، ماوراءالنهر و عراق بود. «سیدنورالدین مبارک غزنوی» و «شیخ جلال‌الدین تبریزی» از دیگر اقطاب سلسله‌ی سهرودیه هند و از ایرانیانی هستند که در اوایل قرن هفتم در هند ساکن شدند (چیمه، ۱۳۷۸: ۲۹).

«شیخ رضی الدین علی بن سعید لالای غزنوی» نیز از مریدان شیخ نجم الدین کبری بود. وی در دهکده ی شیرگیر از توابع جوین به دنیا آمد و از پانزده سالگی بر اثر خوابی که دید، به تصوف روی آورد.

رضی لالا پس از سال‌ها مسافرت و دیدار با بسیاری از مشایخ صوفیه، به دیدار شیخ نجم الدین کبری نائل گردید و پس از چندی که از تعالیم او برخوردار شد، در آستانه ی یورش مغولان به هندوستان رفت و به خدمت «شیخ ابورضا رتن» از بزرگان آن سرزمین رسید. وی سرانجام در سال ۶۴۲ق. درگذشت (زرین کوب، ۱۳۶۹: ۱۰۴-۱۰۳).

«سید عثمان مروندی» معروف به شاه عثمان، ملقب به «لعل شهباز قلندر» نیز در نیمه ی قرن ششم هجری در مرند به دنیا آمد و در جوانی از ایران به هندوستان رفت. سپس همراه «شیخ بهاء الدین زکریا»، «شیخ فریدالدین گنج شکر» و «شیخ جلال الدین بخاری»، علمای سهروردیه مولتان، نواحی مختلف هندوستان را سیاحت کرد و سرانجام در سهوان، یکی از قدیم ترین مناطق سند اقامت گزید (صافی، ۱۳۸۷: ۳۹).

او در طی عمر طولانی اش که به تفاوت تا ۱۱۸ سال ذکر کرده اند، محفل های علم و عرفان دایر کرد و به اشاعه اسلام پرداخت و اشعار زیبایی حاوی مضامین عرفانی سروده که سرمشق شاعران هندی قرار گرفته است (حیدر، ۱۳۵۰: ۳).

یکی از مشهورترین شاعران و عارفان سده ی هفتم هجری «شیخ فخرالدین ابراهیم همدانی» یا «فخرالدین عراقی» است که به سال ۶۱۰ق. در کمیجان نزدیک همدان به دنیا آمد.

وی در کودکی قرآن را از بر نمود و آن را به آواز شیرین قرائت می کرد. هفده ساله بود که جمعی از درویش به همدان فرود آمدند و عراقی همراه آنان به هندوستان رفت و مجذوب شیخ بهاء الدین زکریا شد. عراقی نزدیک بیست و دو سال در خدمت شیخ ماند، از او خرقه ی ارشاد گرفت و با دخترش ازدواج کرد.

پس از وفات شیخ نیز جانشین او گردید؛ لیکن پس از چندی از هند، عازم سفر مکه گردید. پس از حج، راهی روم شد و در قونیه به حلقه ی درس «صدرالدین قونیوی» پیوست و در همان روزها کتاب «لمعات» را نوشت. وی مدتی هم در مجلس سماع مولانا

شرکت می‌جست. سپس به شام رفت و سرانجام به سال ۶۸۸ق. در دمشق درگذشت. (اقبال، ۱۳۴۱: ۵۳۸).

«قطب‌الدین بختیار کاکي» عارف و شاعر دیگری از ماوراءالنهر است که به شبه قاره مهاجرت کرد. ولادتش به سال ۵۸۲ در اوش نزدیکی فرغانه بود و اثر معروفی با عنوان دلیل‌العارفين دارد که در ذکر مقام‌ها و سخنان مراد خود معین‌الدین سجزی بنیادگر فرقه چشتیه در هند نوشته است. وی پس از تحصیل در زادگاهش به بغداد رفت و در جوانی با شیخ شهاب‌الدین سهروردی ملاقات کرد. سپس همراه شیخ جلال‌الدین تبریزی به هند آمد و در دهکده ی «مالیکوکهری» نزدیک دهلی اقامت گزید. سرانجام به اصرار التتمش به دهلی رفت و در کنار مسجد «عزالدین» ساکن شد.

بسیاری از بزرگان و متصوفه به دیدن او می‌آمدند و مزارش در دهلی هم‌چنان زیارتگاه مریدان طریقت است (مظهر، ۱۳۷۸: ۱۱۸-۱۱۷). یورش مغولان از مهم‌ترین دلایل مهاجرت عارفان و صوفیان ایرانی به هند بوده و بعد از قرن هفتم سلسله‌های تصوف و عرفان پیوسته به هند راه پیدا کرده‌اند.

نتیجه

یورش مغولان خاکستر ویرانی و مرگ را بر ایران پاشید و آوارگانی که توانستند، به سرزمین‌های همسایه پناه بردند. ایرانیانی که هم‌زمان با این یورش وارد هند شدند، از طبقات مختلف اجتماعی بودند و در بین آنان افزون بر مردم عادی، می‌توان وجود دو طیف از نخبگان سیاسی و نخبگان فرهنگی را تشخیص داد:

نخبگان سیاسی مانند سلطان جلال‌الدین خوارزم‌شاه و سردارانی که از برابر لشکریان چنگیز گریخته بودند و یا کارگزاران حکومتی و دیوانسالارانی که دستگاه دیوان و اداره‌های آنان تعطیل شده بود. این دسته که به طور طبیعی از برگزیدگان جامعه ی خود بودند، به دلیل ماهیت قرار داشتن در هرم حاکمیت، از همان آغاز ورود به هند خود به دو گروه تقسیم شدند: یک دسته با امید به بازگشت به ایران و بازآوردن آب رفته به جوی، درصدد تدارک نیرو برآمدند و به همین دلیل برخوردهایی با حکمرانان محلی هند پیدا کردند.

این گروه از نخبگان سیاسی، سرانجام پس از سه سال همراه جلال‌الدین به ایران بازگشتند و بیشترشان کشته یا اسیر شدند. یک دسته نیز که غروب دولت خوارزم‌شاهی را پیش‌بینی می‌کردند و با در نظر گرفتن ابعاد خرابی‌ها و آشوب‌های اجتماعی، انتظار رفاه و آسایشی را در ایران نداشتند، به نیروهای لشکری و اداری بومی پیوستند. این افراد که بیشترشان نماینده‌ی علم و عقل و فراست جامعه‌ی ایرانی بودند، بی‌درنگ در صفحات بالای اجتماعی قرار گرفتند و در بدنه‌ی دیوان‌سالاری و سازمان لشکری دربارهای هند جذب شدند. نخبگان سیاسی پناه‌جو از عوامل بازسازی حکومت یکپارچه و سازمان یافته در هند گردیدند و گنجینه‌ی تجربیات و سنت‌های ارزنده دیوانی این افراد، پشتوانه تشکیل امپراتوری قدرت مند اسلامی در هند طی سده‌های آینده گردید.

نخبگان فرهنگی خود به دو دسته‌ی قابل تقسیم‌بندی هستند: یک گروه شاعران و نویسندگانی که قلم و اندیشه‌ی خود را در خدمت زنده نگه داشتن فرهنگ و ادبیات پارسی کردند و موجی از ارزشمندترین آثار ادبی را آفریدند.

این افراد با بهره‌گیری از فرهنگ‌پروری دربار هند و الهام از فرهنگ غنی هند زیباترین مجموعه‌های شعر و ادب را خلق کردند و موجب گسترش زبان فارسی در هند گردیدند. شاعران و نویسندگان ایرانی تخم ادب پارسی را که از چند دهه قبل در آن دیار افشاند شده بود، پروراندند تا در آینده بیشتر شکوفا شده و در عصر گورکانیان به بار بنشیند. گروه دیگر نیز طیف گسترده‌ای از عارفان و صوفیانی بودند. اینان مهم‌ترین متاعی که همراه داشتند، همان معنویت و کمال اخلاقی و شخصیت تأثیرگذارشان بود.

سیل ورود پیروان فرق مختلف صوفیه از ایران به هند که به دلیل رواج بی‌سابقه‌ی تصوّف در ایران، بر شمارشان هر دم افزوده می‌شد، تکثرگرایی در هند را وسعت بخشید. عارفان و صوفیان ایرانی با بهره‌مندی از روحیه اعتدال‌گرایانه هندیان، سلسله‌های مختلف صوفیانه را در آن دیار پایه‌گذاری کردند و طی سده‌های بعدی جلوه‌هایی بدیع از ترکیب تفکرات عرفانی هندی و ایرانی به نمایش گذاشتند. حضور تصوّف ایرانی در هند، به نوبه‌ی خود الهام بخش پدید آمدن دوران درخشان هنری و فرهنگی آینده در آن سرزمین گردید.

به نظر می‌رسد یورش مغولان اگرچه ویرانگر بود و بسیاری از مردم را آواره کرد؛ لیکن وجود پناهگاهی چون هند، موجب حفظ برخی از سرمایه‌های فرهنگی گردید. دربار امیرانی که به علم و هنر عشق می‌ورزیدند، پناهگاه گروه بزرگی از نخبگان گردید و آثار گران‌بهایی از نابودی رهایی پیدا کرد. زبان فارسی در پهنه‌ای به وسعت شبه قاره هند گسترش یافت و سنت‌های اصیل ایرانی در زمینه‌ی کشورداری، ادبیات و عرفان به هند منتقل شد و به فرهنگ آن سرزمین تنوع و غنا بخشید.

منابع

- ۱- آذر بیگدلی، لطفعلی، آتشکده، به تصحیح و تعلیق حسن سادات ناصری، تهران: امیرکبیر، ۱۳۳۶.
- ۲- اشپولر، برتولد، تاریخ مغول در ایران، ترجمه محمود میرآفتاب، چاپ دوم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۵.
- ۳- اقبال، عباس، تاریخ مفصل ایران از استیلای مغول تا اعلان مشروطیت، جلد اول، چاپ دوم، تهران: امیرکبیر، ۱۳۴۱.
- ۴- بارتولد، واسیلی ولادیمیروویچ، ترکستان نامه؛ ۲ جلد، ترجمه کریم کشاورز، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۲.
- ۵- بویل، جی.آ، تاریخ دودمانی و سیاسی ایلخانان، جلد پنجم، گردآورنده جی.آ. بویل، ترجمه حسن انوشه، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۶.
- ۶- بیانی، شیرین، دین و دولت در ایران عهد مغول، جلد دوم، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۱.
- ۷- تارا چند، روابط هند و ایران طی قرون، تهران: سفارت هند، ۱۳۳۴.
- ۸- تیموری، ابراهیم، امپراتوری مغول و ایران، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۷.
- ۹- جوزجانی، منہاج سراج، طبقات ناصری (تاریخ کامل ایران و اسلام)، به تصحیح عبدالحی حبیبی، (چاپ اول کابل ۱۳۲۵)، چاپ اول، تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۳.
- ۱۰- جونی، عطاملک، تاریخ جهانگشای جونی، ۳ جلد، به تصحیح محمد قزوینی و اهتمام سید شاهرخ موسویان، تهران: دستان، ۱۳۸۵.
- ۱۱- چیمه، محمداختر، روابط مشایخ سهروردیه ی ایران و شبه قاره، تهران: فصلنامه نامه پارسی، سال سوم شماره ۱، صص ۲۸-۳۵، ۱۳۷۷.
- ۱۲- حیدر، عظیم‌الشان، میراث معنوی و عرفانی؛ لعل شهباز قلندر، ترجمه علی محمد حسینی، کراچی: نشریه هلال، شماره ۱۲۱، صص ۳-۴، اسفند ۱۳۵۰/فوریه، ۱۹۷۲.
- ۱۳- خواندمیر، غیاث‌الدین بن هماد الدین حسینی، تاریخ حبیب‌السیرفی اخبار افراد بشر، ۴ جلد، با مقدمه جلال‌الدین همایی، زیر نظر محمد دبیرسیاقی، تهران: خیام، ۱۳۳۳.
- ۱۴- رضوی، سید اطهر عباس، تصوف در شبه قاره ی هند، ترجمه فاطمه شاه حسینی، تهران: ماهنامه اطلاعات حکمت و معرفت، شماره ۱۰، صص ۳۹-۴۶، ۱۳۸۶.

- ۱۵- ریاض الاسلام، تاریخ روابط ایران و هند در دوره صفویه و افشاریه، ترجمه محمد باقرآرام و عباسقلی غفاری فرد، تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۳.
- ۱۶- زرین کوب، عبدالحسین، دنباله ی جستجو در تصوف ایران، چاپ سوم، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۹.
- ۱۷- سلیمی، مینو، روابط فرهنگی ایران و هند، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۷۲.
- ۱۸- سیفی هروی، سیف بن محمد، تاریخ نامه ی هرات. به تصحیح غلامرضا طباطبایی مجد، تهران: اساطیر ۱۳۸۳.
- ۱۹- شعبانی، رضا، نقش ایرانیان در رشد و اعتلای فرهنگی شبه قاره ی هند، تهران: نشریه نامه ی فرهنگ، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، (سال اول، شماره ۳، صص ۴۳-۴۰)، ۱۳۷۰.
- ۲۰- شهبایی، علی اکبر، روابط ادبی ایران و هند، تهران: چاپخانه و کتاب فروشی مرکزی، ۱۳۱۶.
- ۲۱- صافی، قاسم، مقام شهباز قلندر عارف و سخنور فارسی در سند، اصفهان: مجله پژوهش های ادب عرفانی [گوهر گویا]، دانشگاه اصفهان، دوره دوم، شماره ۱، صص ۶۱-۳۹، ۱۳۸۷.
- ۲۲- صفا، ذبیح الله، تسلط غلامان زردپوست و آثار اجتماعی آن در ایران، تهران: فصلنامه علمی- پژوهشی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، شماره ۳۷، صص ۸۱-۱۳۳۵، ۲۳.
- ۲۳- صفا، ذبیح الله، تاریخ ادبیات در ایران، چاپ اول، تهران: فردوسی، ۱۳۷۲.
- ۲۴- عوفی، سدیدالدین محمد، لباب الالباب، به کوشش سعید نفیسی، تهران: ابن سینا و علمی ۱۳۳۵.
- ۲۵- عوفی، سدیدالدین محمد، جوامع الحکایات و لوازم الروایات، به کوشش جعفرشعار، چاپ هفتم، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۸۲.
- ۲۶- فرشته، محمد بن قاسم هندوشاه، تاریخ فرشته [۲ جلد]، چاپ سنگی، کانپور: ۱۸۸۴ م.
- ۲۷- مردانی، فیروز، سیری در مناسبات فرهنگی ایران و هند از آغاز تا انجام، تهران: فصلنامه تاریخ روابط خارجی، شماره ۲۸، صص ۷۱-۹۲، ۱۳۸۵.
- ۲۸- مستوفی، حمدالله بن ابی بکر، نزهة القلوب، به کوشش محمد دبیرسیاقی، تهران: طهوری، ۱۳۳۶.
- ۲۹- مظهر، محمد سلیم، فارسی سرایان مهاجر در دوره ی سلاطین مملوک، نامه پارسی، سال ۴، شماره ۲، صص ۱۵۴-۱۰۲، ۱۳۷۸.
- ۳۰- نذیر احمد، نظری به ترجمه و مترجم احیاء الملوک،
- ۳۱- تهران: کیهان فرهنگی، سال سیزدهم شماره ۱۲۸، صص ۳۳-۳۲، مرداد و شهریور ۱۳۷۵.

- ۳۲- نسوی، شهاب‌الدین محمد، *سیرت جلال‌الدین مینکبیرنی*، به تصحیح و تعلیقات مجتبی مینوی، چاپ دوم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۵.
- ۳۳- نظامی، احمدخلیق، تأثیر ایران بر زمینه ی ادب و تصوف در آسیای جنوبی، ایران نامه، ۱۳۷۱، (سال یازدهم، شماره ۴۱، صص ۵۶-۳۳، زمستان ۱۳۷۱).
- ۳۴- یاراحمدی، مهدی، راه قندهار؛ بررسی عوامل و موجبات روابط حسنه ی ایران و هندوستان، تهران: کتاب ماه تاریخ و جغرافیا، (شماره ۱۶۲، صص ۵۵-۵۱، آبان ۱۳۹۰).
- ۳۵- یکتائی، مجید، نفوذ فرهنگ و تمدن اسلامی در سرزمین هند و پاکستان، بی‌چا، تهران: اقبال، ۱۳۵۳.

All References in English

- 1- Azare Bigdeli, Lotf Ali, **Atashkadeh**, with The correct and Additions by Hassan Sadat-e- Naseri, First edition, Tehran: Amirkabir publication, 1957.
- 2- Barthold, Vasily Vladymyrvvych, Turkestan nameh: **Turkestan dar ahd-e- moghol [2 Cover]**, Translated by Karime Keshavarz, First edition, Tehran: Bonyade farhang-e- Iran publication, 1973.
- 3- Ahmmad, Nazir, “**Nazari be tarjemh-e- va motarjem-e- ahya almolok**”, Tehran:keyhan-e- farhangi Journal, 13th year , No. 128, pp. 32-33, Aug & Sep 1973.
- 4- Eshpoler, Bertould, **Tarikh-e- Moghol dar Iran**, Translated by Mahmmod-e- Mir aftar, Second edition, Tehran: Elmi va farhangi publication, 1986.
- 5- Eghbal, Abass, **Tarikh-e- Mofassal-e- Iran az estilye-e- Moghol ta elam-e- mashrotyat**, the first Volume: **Az hamleh changiz ta tashkil-e- doulat-e- teimory**, Second edition, Tehran: Amirkabir publication, 1962.
- 6- Boyle, G.A, **Tarikh-e- Dodmani va siasy Elkhanan**, set of series[*The fifth volume: Tarikh-e- Iran-e- Cambridge ; az amadan-e- saljoghyan ta foropashy-e- Elkhanan*, Translated by Hassan Anosheh, First edition, Tehran: Amirkabir publication, 1987.
- 7- Bayani, Shirin(Eslami-e- Nodoshan), **Din va Dolat dar Iran-e ahd-e- moghol [The Second volume]: Hokomat-e- Elkhanani : Nabard-e- myan-e do farhang**, First edition, Tehran: Markaz-e- nashr-e- daneshgahi publication, 1992.

- 8- Tara, Chand, **Ravabet-e Iran va Hend tey-e ghoroun: Matne kamel-e- notgh-e jenab-e- Dr. Tara Chand safir kabir-e- Hendostan dar Iran**, Edition unknown, Tehran: Embassy of India publication, 1955.
- 9- Teymori, Ebrahim, **Emperatory-e moghol va Iran; Duoran-e- farmanravae-e changiz va janeshinan-e- ou**, First edition, Tehran: Tehran university publication, 1998.
- 10- Jouzajani, Menhaj seraj, **Tabaghat-e- Naseri (Tarikh-e- kamel-e- Iran)**, with The correct by Abdol Hady-e Habibi, (First edition, Kabul) First edition, Tehran: Donyay-e- Ketab publication, 1984.
- 11- Jouvyni, Atamalek, **Tarikh-e- Jahangoshay-e- Jouvyni[3 volume]**, with The correct by mohammad-e- ghazvini, with trying by sayed shahrokh-e- Mosavian, First edition, Tehran: Dastan publication, 2006.
- 12- Chime, Mohammad Akhtar, “**Ravabet-e- Mashayekh-e- Sohrevardieh Iran va Shebh-e- ghareh**”, Tehran: Nameh-e- farsi Journal, 3th year, No. 1, pp. 28-35, 1998.
- 13- Heydar, Azim-o-shan, “**Miras-e- Manavi va erfani-e- lal shahbaz ghalandar**”, Translated by ali Mohammad-e- Hoseyni, Kerachi, Helal Journal, No. 121, pp .3-4, Feb 1972.
- 14- Khand-e- Mir, Ghyass Adyn-e-bne Hemam Adyn-e- Hosseyni, **Tarikh-e- Habib alsyar fe Akhbar al bashar[4 volume]**, with The introduction by Jalal Adyn Homaey, Monitoring by Mohammad Dabyr syaghi, First edition, Tehran: Khayam publication, 1954.
- 15- Razavi, Sayeed Athar Abass, “**Tassavof dar Shebh-e- ghareh Hend**”, Translated by Fatemeh Shah Hosseyni, Tehran: Hekmat va marefat Journal, No. 10, pp. 39-46, 2007.
- 16- Reyaz Aleslam, **Ravabet-e- Iran va Hend dar Dorey-e- Safavieh va Afsharieh**, Translated by Mohammad Bagher Aram & Abassali Ghafari-e- Fard, , First edition, Tehran: Amirkabir publication, 1994.
- 17- Zarinkob, Abdol Hossein, **Donbaleh-e- Tassavof Dar Iran**, Third edition, Tehran: Amirkabir publication, 1990.
- 18- Salimi Mino, **Ravabet-e- Farhangi-e- Iran va Hend**, First edition, Tehran: Ministry of Foreign Affairs of the Islamic Republic of Iran publication, 1993.
- 19- Seyfi-e- Heravi, Seyf ebn-e- Mohammad, **Tarikh Nameh-e- Harat**, with The correct by Gholam Reza tabatabaye-e Majd, First edition, Tehran: Assatir Press, in Collaboration with the International Center for Dialogue Among Civilizations, 2004.

- 20- Shabani, Reza, "**Naghsh-e Iranian dar Roshd va etelay-e-Farhangi-e-Shebh-e-ghareh Hend**", Tehran: Nameh Farhang Journal, Ministry of Culture and Islamic Guidance, 1th year, No. 3, pp. 40-43, 1991.
- 21- Shahabi, Ali Akbar, **Ravabet-e-Adabi-e-Iran va Hend**, First edition, Tehran: Bookstore and Markazi publication, 1937.
- 22- Safi, Ghasem, "**Magham-e-shahbaz ghalandar Aref va sokhanvar-e-farsi dar Send**", Pajooresh hay-e Adab-e-erfani Journal[Gohar-e-Goya] Esfahan University, second period, No. 1, pp. 39-61, 1999.
- 23- Safa, Zabih Allah, "**Tassalot-e-Gholaman-e-Zard Poost va Asar-e-ejtemae-e-an dar Iran az miyaneh Gharn-e-panjom ta Aghaz-e-Gharne Haftom**", Tehran: Journal of Tehran University Faculty of Literature and Humanities, No. 37, pp. 23-81, Oct 1956.
- 24- Safa, Zabih Allah, **Tarikh-e-Adabyat Dar Iran**, First edition, Tehran: Ferdosi publication, 1993.
- 25- Oufi, Sadid Aldin Mohammad, **Lobab Alalbab**, with The trying by Said-e-Nafisi, Unknown edition, Tehran: Ebn-e Sina Press & Elmy publication, 1956.
- 26- Oufi, Sadid Aldin Mohammad, **Javameh Al Hekayat va Lavameh Al Ravayat**, with The trying by Jafar-e-Shoar, Seventh edition, Tehran: Elmy va farhangi publication, 2003.
- 27- Fereshte, Mohammadebn-e-ghassem-e-Hendo shah, **Tarikh-e-Fereshteh**[2 volume], Unknown edition (Lithography), Kanpuor: Unknown publication, 1884.
- 28- Mardani, Firoz, "**Seyri Dar Monasebat-e-Farhangi Iran va Hend Az Aghaz Ta Anjam**", Tarikh-e-Ravabet-e-Khareji Journal, No. 28, pp. 71-92, 2006.
- 29- Mostuofi, Hamd Allah-e-bn-e-Abibakr, , **Nozhat Al GHolob**, with The trying and Additions by Mohammad-e-Dabir siaghi, first edition, Tehran: Tahori publication, 1957.
- 30- Mazhar, Mohammad Salim, "**Farsi sarayan-e-Mohajer Dar Dorey-e-Salatin-e-Mamlook**", Nameh-e-parsi Journal, 4th year, No. 2, pp. 102-154, 1999.
- 31- Nasavi, Shahab Aldin Mohammad, **Sirat-e-Jalal Aldin Minkoberni**, with The correct and Additions by Mojtaba Minavi, second edition, Tehran: Elmy va farhangi publication, 1986.
- 32- Nezami, Ahmad Khaligh, "**Tasir-e-Iran bar Zamineh Adab va Tasavof dar Asiyay-e-Jonobi**", Iran nameh Journal, 11th year, No. 41, pp. 33-56, Winter 1992.

- 33- Yarahmadi, Mahdi, "**Rah-e- Ghandehar; Barresi-e- Avamel va Mojebat-e- Ravabet-e- Hassaneh Iran va Hendostan**", Tehran: Ketab-e- Mah-e- Tarikh va Goghrafia Journal, No. 162, pp. 51-55, 2011.
- 34- Yektayi, Majid, **Nofoz-e- Farhang va Tamadon-e- Eslami dar Sarzamin-e- Hend va Pakestan**, Unknown edition, Tehran: Eghbal publication, 1974.

